بسمه‌تعالی

سابقه‌ی مدیریت: 6 سال رشته‌ و مقطع تحصیلی: لیسانس روانشناسی کودکان

سابقه‌ی حضور در آموزش و پرورش: 27 سال تاریخ مصاحبه: 19/10/1401

محل مصاحبه: دبستان دخترانه راه زینب – منطقه 17 شماره تماس:09125850785

پژوهشگر:

7 سال معاون بودم و در معاونت با مدیری گار کردم که همه مسئولیتهای مدیریتش با من بود. به نوعی با همه چیزش آشنا شدم و حس کردم دوست دارم مدیر باشم و ایده های خودم رو پیاده کنم. چون وقتی مدیر نیستی بهرحال دستت بسته است و در مسائل طرح و برنامه نمی توانی خیلی اظهارنظر کنی و بهرحال مدیری هست که باید تابعش باشی. وقتی مدیر میشی شاید میتونی یک سری کارهایی که دوست داری انجام بدی را انجام بدهی.

یک مقدار در مورد طرح و برنامه توضیح می دهید و مصداقی تر می گوئید؟

آموزش و پرورش طبق سند تحول کار می کند. سند تحول هم وقتی می خواهد شروع کند یک سری طرح هایی را به ما می دهد. طرح بودم، طرح جابرابن حیان، طرح ارزشیابی توصیفی و .... این طرح های مختلف ما به ما می دهد و ما می آئیم در قالب طرح تدبیر احرا میکنیم. مدیر است که میبیند ظرفیت مدرسه اش چطور است برای انجام این طرح ها. بچه هایش چجور هستند. یک زمانی هست من مدیر منطقه 17 هستم با بچه هایی که سطح فرهنگی و سواد مادران پایین است، نمیتونی این طرح رو به صورت اینکه یک دیدگته مدینه ی فاضله داری اجرا کنی. می آیی برای خودت میگوئی این کارها را میکنم که بتونم عملی اش کنم. در نتیجه وقتی مدیر می شوی دستت باز می شود برای اینکه این طرح را از این راه بروم شاید اجرایی بشود. مثلا من یکی از طرح هایی را که خیلی دوست داشتم، سالها در منطقه 17 کار کردم میدونستم که آسیب منطقه 17 سطح سواد، وجود اتباع زیاد، وجود اختلافات بین خانواده ها و طلاق است. حالا به عنوان مدیر مدرسه من چه کمکی می توانم به این بچه ها بکنم؟ خیلی دوست داشتم همیشه کلاسهای روانشناسی و مشاوره ی من زیاد باشه در مدرسه. کارگاه بگذارم، خانواده رو آگاه کنم، بچه رو آگاه کنم. شاید این آگاهی ها یه جایی بدرد بخوره. در نتیجه از وقتی مدیر شدم روی این موضوع خیلی مانور دادم و بخاطر این من خیلی کارگاه میگذارم. از خیلی از روانشناس ها از تمام ظرفیت ها استنفاده میکنم. من در مدرسه ی خودم آدم های باسواد خیلی ندارم اما یک دانش آموز دارم که سطح سوادش دکترای روانشناسی است. از ظرفیتش خیلی استفاده میکنم، میگم باید بیایی برای من کارگاه بگذاری. یا از ظرفیت شهرداری استفاده میکنم. خیلی ارتباط میگیرم. اینها خیلی انرژی میخواد. یعنی شما باید وقت خیلی زیاد و زمان خیلی زیادی بگذاری که بتونی ار تباطت رو با ارگانهای دیگه بگیری.جایی که من قبلا کار میکردم مدیر خیلی حوصله نداشت که حالا وقت بگذاره. اما من گفتم مدیر می شوم و می آیم از این ظرفیت ها استفاده میکنم. الان من خیلییی از شهرداری استفاده می کنم. من از شهرداری برای مالی استفاده میکنم. چطوری؟ من خیلی دوست داشتم مدرسه ای رو که داشته باشم فیزیک مدرسه، در اولین دیدارم با اولیا میگم بچه اول باید جاش امن باشه، تمیز باشه، احساس خوب بهش دست بده و بعد برسیم به آموزش و پرورشش. بچه وقتی نیمکتش شکسته است، دیوارش خرابه، یک کلاس کثیف داره اصلا حس خوبی نمیکنه. وارد حیاط مدرسه بشه و چیزهای نامرتب ببینه اصلا حس خوبی نمیکنه تا برسه به آموزشش، اصلانمیرسه به آموزشش. وقتی امنیت نباشه، سیم برق آویزون باشه، بچه برق بگیردش خدای نکرده، اصلا ما میرسیم به آموزش و پرورشش برسیم؟ امینت بچه ها ، سلامت بچه ها برای من اولویت بود، توی این مورد که خیلی زیاد عمل کردم. من در این پنج سال، این مدرسه 60 ساله است و نابود. شما وقتی وارد این مدرسه میشدی حس خیلییی بدی داشتی، دیوار داشت میریخت، سقف بارون میومد میریخت. آجرها معلوم بود، تخته سیاه نداشتن، دیوار رو رنگ سبز زده بودن، نیمکت ها شکسته بود، خیلی بد. یعنی من روزی که اومدم بغضم گرفت. گفتم وای این چه مدرسه ای بود به من دادید؟ گفتند تو بساز. ولی من واقعا ساختم، یعنی به اولیا گفتم کمکم کنید خب ما از خود آ.پ کمک مالی نمیگیریم. یعنی نداره که بده. ما از وزارتخانه و اینها مثلا هزینه های پولی و خوب به ما نمیده. بیشترش کمک های مردمی هست که به ما میرسه. من ایجاد اعتماد رو برای اولیا کردم. شفاف سازی رو کردم. من کوچکترین هزینه ای برای میکنم حتما به اطلاع اولیا میرسونم. که شد الان این مدرسه، خیلیها وارد این مدرسه شدند میگن متفاوته، چقدر خوبه، تمیزه و مرتب. اینها در این شش سال شده. خیلی انرژی من رو گرفته، خیلی زیاد. اصلا عمر من رو گرفته. منتها من علاقه داشتم کیف میکنم که خب وای اینجا روودرست و مرتب کردم. اینها شد که میگین طرح و برنامه اینها هعمه هست. خب حالا طرح و برنامه ی من میتونه فضا باشه، آموزشی باشه، تجهیزات باشه، پرورشی باشه. برناتمه ها در طرح تدبیر تقسیم میشه. میره در پرورش، میره در بهداشت. که خب ما در هر قسمت این برنامه داریم. خیلی برنامه ها اکی کردیم. روی بچه ها کار کردیم. مثلا در رابطه با نظافت مدرسه خیلی با بچه ها صحبت کردیم که اصلا خدمات معنی نداره توی مدرسه باشه. خودتون باید کلاسهاتون مرتب باشه. نباید آشغال بریزید که بخواهید جمع کنید. یا خیلی موقع ها من توی حیاط یه آشغالی باشه حتما خودم دولا میشم و برش میدارم.بچه ها می بینند و آموزش ها رو خیلی خو.ب یاد میگیرند. یعنی مطمئن ، من این کار رو میکنم پشت سرم انجام میدهند. عادت میشه دیگه. من میگم از ابتدایی باید درست کنیم . اگر من توی کارم قوی عمل کنم حتما اکی میکنم. یه شعار دیگه ای که من همیشه توی مدرسه ام دارم اینه که روان بچه هامون سالم باشه. اگر روان بچه هامون سالم باشه اینها که دخترن مادران سالمی میشن. مادران سالم بچه ی سالمی داره. زنجیره درست میشه. اما اگر مادر ناسالم باشه زنجیره خراب میره دیگه. شاید شما روی دیوار دقت کنید مثل مدارس دیگه شعار زیاد روی دیوار نمی بینید. همیشه هم به مادرها میگم، به شعار مدرسه من دقت کنید؛ با هم مهربان باشیم.من میگم اگه باهم مهریان باشیم همه چی حل میشه. آموزشمون هم درست میشه، پرورشمون هم درست میشه و شاید این مشکلاتی که الان ما در جامعه مون داریم، همه از همدیگه ناراضی هستیم. همه مون از همدیگه خشم داریم همه می خواهیم باهم برخورد کنیم. همه دعوا داریم با هم. من حتی به معلم هایم هم در شورا میگم. میگم شما اگر تدریس درست نداشته باشید من کمکتان میکنم اما اگر بخواهید روح بچه ای رو خراب کنید بدونید خط قرمز منه و واقعا کوتاه نمیام. توروخدا با روح و روان بچه ی من بازی نکنید. بچه درس نمیخونه؟ نخونه. اصلا یک سال بمونه. مگه ما رفتیم رتبه ی اول آوردیم. اصلا رتبه ی آخر بیاریم. کی موفقه؟ اونی که روان سالمی داره. یه مادر بی سواد روح و روان سالم ترجیحه به مادر باسوادی که روان سالم نداره. شاید در مدیریتم خیلی بازی میکنم روشون و سعی میکنم روی اینها مانور بدم.

در و دیوار خیلی ساده و تمیز بود و همه چیز در عین سادگی تمیز و خوب بود و رنگ دیوارهای مدرسه.

فضای فیزیکی برای من خیلی مهمه

تعریفتون از فضای یادگیری چیه؟

من اعتقادم بر این است که فضای یادگیری به جایی گفته میشه که بچه اول در اونجا حس آرامش داشته باشه. چه به لحاظ نوشتن. چه بلحاظ دیدن. یعنی نور و روشنایی اش. از نظر نشینمش، از نظر صدا. من اعتقادم به اینه که اول باید اینها، حتی رنگ آمیزی . من اعتقاد به این ندارم که کلاس خیلی شلوغ باشه. یکی از ایرادات مدارس ابتدایی ما این هست که به شدت کلاسها شلوغه. همه جا شما میبینید نقاشیه. من حس میکنم که افکار بچه و فکر بچه رو شلوغ میکنه. باید یه آرامشی توی بچه ایراد بگنه که یادگیری صورت بگیره وگرنه صورت نمیگیره. اگر اون فیزیک، ما که با استانداردها خیلی فاصله داریم. یک اینکه آمار ما بالاست. فضای فیزیکی ما اولین، این از آسیب هاست. یا فضای ما، ما کلاسی را که 40، 50 متر داریم باید برای پانزده نفر باشد اما برای چهل نفر است. این به نظر میرسد که کیفیت یادگیری را می آورد پایین. امکانات ، من اعتقادم بر این است که حتی تابلوی اعلاناتی که روی دیوارها زده میشه خیلی باید هوشمندانه عمل بشه. حتی تمام اون نکاتی را که روی دیوارها، تراکت هایی که نصب میشه باید توش آموزش باشه، هوشمندانه باشه. قرار نیست من همه چیز رو بگم (17:07) بچه ببینه همون براش آموزش باشه من اعتقادم بر اینه. یعنی اگر اون فضا رو ما داشته باشیم که خب خیلی من خودم جزو آمال و آرزوهامه اما خب میدونم نمیتونم به اون آرزوها برسم بخاطر اینکه آمارهای من جواب نمیده، ما مشکل نیرو داریم ما مشکل بودجه داریم. مهم ترینش اینه که ما مشکل مالی داریم و چون مشکل مالی داریم کار انجام نمیشه و جلو نمیره. شاید من بابت اینکه بخوام یه تابلو بخرم ماهها صبر کنم چون پولش رو ندارم. ببینید من اصلا این نیمکت ها رو قبول ندارم. این نیمکت رو ماها همه نشستیم. بابا نمیشه یادگیری اونجا صورت بگیره انقدر که سفت و سخته، روی نیمکت باید احساس خوب بهت دست بده. جایی که از نظر نوشتنی اینقدر دو نفر هم نشستند چه آموزشی؟ من اعتقادم به اینه که اینها خیلی کمک میکنه متاسفانه در مدارس ایران 99% شاید تک و توک مدارس غیرانتفاعی باشن که اکی باشن وگرنه 99% واقعا نیست.

چطور به این اعتقاد رسیدید؟

ببینید من سالها معلم بودم. در این سالها که معلم یک پایه هم نبودم و در تمام پایه ها چرخیدم. شاید یک ایراد اساسی آموزش و پرورش ما این است که معلم میره دوم تا سی سال دوم تدریس میکنه. برای اینکه یوقت نکنه طرح درس جدید بنویسه، یوقت نکنه چهارتا آموزش جدید یاد بگیره. خیلی از معلم های ما دارن این کار رو میکنن و خودشون نمی خوان. خیلی کار راحت تره شما سی سال یک کتاب رو تدریس کنی ولی من هیچ وقت با یه پایه راحت نبودم و همه ی پایه ها چرخیدم و خیلی موقع ها شده مثلا با بچه های دومم تا پنجم رفتم. اینها بهرحال خیلی تاثیر گذاشته توی کار من الان در مدیریت. من اعتقادم به اینه که اگر کسی قراره مدیر بشه باید رده ها رو بگذرونه و مدیر بشه. وقتی معلم باشی بعدش بیای معاون بشی بعدش بیای مدیر بشی فوق العاده به نظر من مدیر موفق تری هستی. که متاسفانه خیلی خیلی از مدیران ما معلم یک ساله ان میان مدیر میشن. هیچ تجربه ای ندارن. من فقط 15، 16 سال سابقۀ کاریم رو معلم بودم. ببینید خب اینها کمک کرده. من می دیدم کلاسی که شلوغ تره بچه ی من بیشتر ؟ حتی رنگ آمیزی داره تاثیر میذاره روی بچه ی من . نوع نشستن روی نیمکت ها داره تاثیر میذاره روی یادگیری دانش آموز من. من معلم میفهمم، مدیر نمیفهمه.

چطور این رو تشخیص میدادید؟

آخه خیلی من غرق کارم میشم. شاید بعضی وقتها بازرسین وزارتخانه که میان، مدیر دست و پاش رو گم میکنه، وزارتخونه ای ان. مدارکش رو بیاره. چیزی اینها پیدا نکنن و مشکل ایجاد نشه. ولی من انقدر با اینها راحت صحبت کردم. داشتن فضا رو میدیدن اول، انقدر باشوق صحبت کردم که آقای فلانی این سنگ ها رو می بینید؟ من این سنگ ها رو از یزد رفتم آوردم برای اینکه ارزون دربیاد. آقای فلانی که از وزارتخانه آمدید، شماها اون بالا نشستید، می بینید این نیمکت رو من از فلانجا آوردم برای اینکه ارزون دربیاد. خودم با ماشینم رفتم فلانجا این رو خریدم برای اینکه ارزون دربیاد. یعنی انقدر اینها رو با شوق گفته بودم وقتی رفته بودند اداره به رییس اداره گفته بودند ما نمیدونیم واقعا در رابطه با این مدرسه چی بگیم. انقدر که با عشق صحبت کرد. انقدر که واقعا می دیدیم انجام شده و حرف نیست و عمل شده س خوب (؟). الان هم در جواب سوال شما میگم برای اینکه من غرق کارم میشدم. مثلا شاید به تمام مسائل زیر بچه ها دقت میکردم مثلا خب می دیدم که بچه ها میگن؛ خانم این نمیذاره من مشقم رو بنویسم. میدیدم هی این کتاب داره میفته، بابا نیمکت ایراده دیگه، یه وول میخوره این بچه میخوره زمین، کیفش رو نمیدونه کجا بذاره، کاپشنش رو نمیدونه کجا بذاره، وسایلش رو نمیدونه کجا بذاره. این یادگیری رو بهم میزنه دیگه. اون فضای استاندارد نیست دیگه. حالا هی من بخوام تلاش کنم، هی من بخوام مانور بدم. باورتون میشه من خیلی موقع ها میگفتم اصلا اون نیمکت ها رو بذارین کنار، ول کنین نیمکت ها رو، دور میذاشتیم اونها رو و بعد میومدیم پهن میکردیم و کف می نشستیم و میگفتیم بابا اینجوری راحت تریم. ولمون کن. برای اینکه تغییر کنه. حالا یا باهم میرفتیم حیاط، یا نمازخونه. خب متاسفانه میگم نمی تونیم بیرون ببریم بچه ها رو. اینها همه اش ایاده. فضای یادگیری کلاس نیست. متاسفانه اللان فضای یادگیری ما فقط کلاسه. فضای یادگیری یعنی اینکه بره طبیعت. اگر من الان بخوام بچه ها رو ببرم طبیعت باید پول خرج کنم. نیست. اگر من بخوام بچه ها رو ببرم فلان موزه انقدر مراحل اداری، مجوز، فلان داره پشیمونم می کنن. یعنی (23:47) یعنی ایناست که ادم چی میشه. یا مثلا میدیدم دیگه اینور دیوار مغز خود من معلم رو داره شلوغ میکنه، مغزم داره کلافه میشه از اینکه روی دیوار کلی طراحی روی دیوار کلاسه. خب این همه طراحی نیاز نداره، بخدا اگه بچه ها دقت بکنن، شابد اگر اون دیوار ساده بود و دوتا نکته‌ ی مهم اموزشی زده میشد یا نکته ها هی زده بشه و بردذشته بشه بیشتر توجه بچه رو جلب کنه برای همین میگم، دیوارهای ما رو ببینید چندتا تابلوئه ولی مدارس دیگه رو حالا اندفعه شاید با دقت بیشتری ببینید، مدارس دیگه رو برید ببینید همه ی مدرسه ها ابی ان توش هم برگهای سبزه، بعد میگن از نظر رواشناسی آبی و سبز آرامش ميده. بابا مغز بچه رو شلوغ میکنه.

میدونی شما هر مدرسه ای که برید بدونید که مدیر اون مدرسه اون مدلیش کرده، یعنی مدیره که داره خط رو میده، مطمین باشید، اینطوری نیست که بگید مدیر هیچکاره است. چون ببینید آموزش و پرورش در این قسمت واقعا ورود نداره، یعنی اصلا کاری به ما نداره در داخل مدرسه. یعنی من اونجا رو بخوام سنگ کنم، رنگ کنم اینو بخرم، مالیش رو باید پاسخگو باشم و سند و چک بزنم که اینها بحث مالیشه، اما نمیاد دخالتی کنه که چرا خانم میران تو این مدلی میکنی، واقعا کاری ندارن، تمام سلیقه ی مدیر و کار مدیره. یعنی میگم خب متاسفانه در اموزش و پرورش کمند افرادی که این دقت ها رو داشته باشن. از شانس من شاید بود که اون وزارتخانه ای ها دوتا کسی که اومده بودن اون روز بیست تا مدرسه رو بازدید کرده بودن و مدرسه ی من هم جزوشون بود و به اداره گفته بودند کل مدرسه های منطقه رو بذار کنار و فقط برو بچسب به راه زینبت. اونجا درست داره انجام میشه یعنی واقعا آموزش و پرورش داره انجام میشه، ما دیدیم به عینه که روی همه چی داره فکر میکنخه، حتی تابلویی که میزنه با فکر میزنه. بهشون اتفاقا همین باهم مهربان باشیم رو گفتم ببینید من شعار زیاد ننوشتم، خندیدن گفتن اتفاقا خیلی برامون جالب بود. گفتم اره حتی طراحی که اومده بود طراحیست که همه ی مدارس رو طراحی میکنه و کارش اینه، یعنی وقتی اومد بهش گفتم من نمیخوام طراحی مدارس‌ دیگه رو، گفت چی؟ گفتم طراحی ای که خودم داذم بهش. اون دخالتی نکرده، حتی رنگ آجرها و... میگفت خانم میران بخدا بد میشه اینجا مدرسه است و تو داری یه مدل دیگه کار میکنی. گفتم آخرش ببینیم.

همه میخوان عین هم و شبیه هم، خصوصا جدارس ابتدایی رو شما وارد بشید همه جا آبیه، تمام حیاط ها. دقت کنید این بار، 99% آبیه. یعنی اینجوری نیست و شابد همین تفاوت مدرسه ی من رو ایجاد میکنه، یه اسب بکش، اصلا نمیخوام اون چیزایی که تو میگی، یه اسب این طرف باشه و اون طرف دوتا ماهی باشه بسه. گفت همه ی مدرسه ها شما برید تمام دیوارها طراحیه، گفتم نه، دوتاطراحی کافیه، بقیه رو همه رو ساده بزن، کار اون رو هم راحت کرده بودم، اون پولش رو میگرفت، گفت ببین بخدا کار من سخت تره طراحی کنم. گفتم نمیخوام شما پولت رو داری میگیری، اونی که من میگم رو اجرا کن. ولی خودش دوباره میگفت یعنی عالی بود. یعنی این رو دارم میگم که اون فکرهای مدیران خیلی تاثیر داره توی طراحی فضای یادگیری. و فکر مدیرها خیلی در یادگیری موثره.یکی از مواردی که مدیرها میگفتن در این بحث میگن ما که دانشش رو نداریم و باید بریم از متخصصش کمک بگیریم. ولی شما خودتون این رو دارید اعمال میکنید، یکی از عوامل رو گفتید چون تجربه دارم. دانش چطور؟ دانشی هم در این زمینه دارید؟خب فکر میکنم. وگرنه اینکه بگیم علمی دانشش رو داشته باشم ندارم. من رشته ام روانشناسی گرایش کودکان رو دارم. شابد تمام دوستان من از دانش سرا بعد از دیپلم رسکا استخدام شدیم که تمام دوستان من رفتن رشته اموزش ابتدایی رو خوندن، ولی من گفتم نه، دوست ندارم این رو بخونم، دوسال خوندم دانش سرا، میرم لیسانسم رو روانشناسی میگیرم که گقتی وارد آموزش و پرورش شدم، آموزش رو که یادگرفتم.الان مشکل دانشجویان فرهنگیان که تماما هم رتبه های برتر هستند، ولی اصلا من رضایت از کارشان ندارم چون فقط درس آکادمیک خوندن، اصلا اینها درس اینکه برن کارورزی، برن زیر و بم اینکه اصلا با بچه ارتباط گرفتن هنره، سخته، خیلی متفاوته، اینها ولی فکر میکنن ما رفتیم دانشگاه فرهنگیان رتبه های خوب هم هستیم، پس خیلی قوی هستیم، اما وارد کلاس می شوند و نمی توانند حتی بچه را نگهدارند. بشینه، ما باید کمکش کنیم. شما باورتون میشه ما همکارمون رو دوماه رسما در کلاسش بودیم تا یاد بگیره که چطور بچه رو آموزش بده، با بچه چطوری برخورد کنه، من همیشه...

یکی از تعاریف مدیریت این است که بخشی اش هنر است، در ارتباط با بچه ها احساس کردم زندگی میکنید و دنیا رو میتونید از دید بچه نگاه کنید.

من اعتقادم بر اینه که بچه ها بعد از خانواده یهو وارد جامعه ای میشن که تا حالا نبودن هیچ جا. اینا همیشه با خانواده بودن و همیشه پدر و مادر همراهشون بوده حالا وارد یه جایی شدن که چهار پنج ساعت نه پدر نه مادرهیچکس رو ندارن. یه جوراییی من همیشه به معلم ها میگم شاید من رده ی عقبترم، معاون و مدیر اون ارتباط با بچه رو عقبتر هستن. شاید معلم بدونید که شما واقعا خدای بچه هایید، اینها خمیرن. یعنی کاملا شمایی که دارید اینها رو شکلب میدید. و این رو خیلی دقت کنید حتی نوع نگاه ما موثره. واقعا موثره من دیدم. من چند روز پیش توی حیاط مدرسه یه بچه گربۀ کوچولو مامانش رو گم کرده بود من دیدم خیلی موقع خوبیه که من یه آموزش خوب به این بچه ها بدم. رفتم گربه رو بغل کردم چندتا بچه ها گفتن وای خانم گفتم چرا؟ بچه ها ببینید چه حیوون ناز و خوشگلیه، بغلش کردم، نازش کردم که بدونن اینجا باید یاد بگیرن که با حیوانمات مهربان باشیم. قرار نیست ما توی کتاب حدیث به بچه بگیم. بخدا یاد نمیگیره. باید ببینه. گرفتم بچه گربه رو آوردم این قسمت که از بچه ها دور بمونه. چون خیلی ترسیده بود. غذا گذاشتم جلوش و بعد رفتم پیش بچه ها و گفتم بچه ها من بغلش کرده بودم ولی چون نمیدونستم که گربه ی سالمی هست یا نه میرم دستام رو میشورم. یعنی کنارش بهداشت رو هم یادشون دادم. خیلی از بچه ها گربه و حیوانات رو می بینن اصلا انگار عزرائیل می بینن. یعنی خیلی این حس بدیه من همیشه ناراحت میشم که این رو من نوعی باید در آموزش و پرورش یاد بدم. حالا پدر و مادر یاد ندادن، ندادیم دیگه که الان شدیم ماها و بچه ها هم اینن. یعنی اونجا من این کار رو کردم، فردا ظهر یکی از مادرها اومد گفت خانم میران میدونید بچه ی من چی میگه؟ گفته خانم میران قهرمان منه. آخه یه گربه رو نجات داد مامان، نگفت میترسم، چنگم میگیره. اصلا به این چیزها توجه نگرد. گربه رو بغلش کرد. من گفتم خدا رو شکر به یه بچه که حداقل آموزش دادم. همینه هنر. یعنی این. یعنی ما بتونیم توی هر شرایطی آموزشمون رو بدیم. حتما نباید توی شرایط تدریس باشیم که آموزش رو بدیم. حتی من با نگاهم میتونم آموزشم رو بدم. حتی با راه رفتنم.

خیلی آگاهی دارید نسبت به لحظه هاتون؟

اگر همه مون این باشیم مطمئنا موفقیم. این میشه ، چه مدیریت باشی چه معلم باشی هرچی باشی تمومه. بچه های کلاس اول روزهای اول گریه میکنن. از مادرشون جدا شدن. یکی از بچه ها مادرش اومد گریه کرد گفت خانم میران بچه ی من فکر کنم بیسواد بمونه. گفتم جچرا؟ گفت؟ مطمئنم این نمی مونه. گفتم نگران نباش ما خیلی دیدیم از غاین چیزا بچه ی شما هم یکیش. اومدیم اینجا چسبید به مامانش گفت من با تو نمیام. گفتم خب نیا. من میخوام با تو بیام. گفتم باشه بیا با مامانت دستش رو بگیر. رفتیم. گفتم اجازه میدی مامانت یه ذره اینورتر بشینه؟ گفت اره ولی حتما بشینه. رفتیم باهم توی –حیاط. گفتم ببین اینجا چندتا ماهی میبینی؟ اسب رو ببین. چقدر جالب. میشه بیای به من کمک کنی من خیلی سرم شلوغه. یه ذره کارهای من رو کمک کن راه بنداز. گفت کلاس نمیرما. گفتم نرو، کی گفته کلاس بری؟ مهم نیست. گفتم مامانت میتونه بره بیرون بایسته؟ اینجا بازرس مکیاد ایراد میگیرن. گفت باشه ولی نمیره خونه ها. گفتم باشه. باهم اومدیم توی دفتر نشست و گفت خانم یه چیزی بگم؟ من میخوام مثل شما مدیر بشم. گفتم چقدر خوب خیلی خوشحال شدم که تو میخوای مثل من بشی. گفت پس همیشه اینجا بشینم؟ گفتم فقط یه مشکلی داریم. مشکلمون اینه که من درس خوندم. باید کلاس بشینی، با معلم ارتباط بگیری و بعد مدیر بشی. گفت باشه. پس باید برم کلاس؟ گفتم اره. گفت میرم. مادرش باور نمیکرد. یعنی مثلا به هرحال اینهاست هنر. حالا به نظر من معلم خب خیلی موثرتره در مدرسه. خیلی موثرتره تا من. من موثرم در اون قسمتی که معلمم را آگاه کنم. در این قسمت بیشتر میتونم تا با بچه. چون ارتباطم با بچه کمتره. ولی معلمم رو چرا. به عنوان یه مدیر هنرم اینجاست که آگاهی رو بالا ببرم. سطح آگاهی معلمم بره بالا مطمئنن موفقیت انجام میشه.

عاشق چی هستید؟

من کارم رو خیلی دوست دارم ولی اینطور نیست که خیلی غرق کار بشم و از زندگی بزنم. من واقعا از زندگیم هم نزدم. بچه ام مخصوصا از نظر درسی خیلی برایم مهم بود. و خیلی انرژی برایش میگذاشتم. همون اندازه که برای کارم وقت میگذاشتم برای بچه ام هم میگذاشتم. شاید اخلاق بدم همینه که خیلی آرمانگرا هستم و دوست دارم بالاها رو ببینم و سطح پایین رو نمی پذیرم و این بده و ایراد منه. در مورد کارم هم همینم. میگم همیشه بهترنه باشم. شاید یه وقتایی اذیت بشم. خب نمیشه که آدم همیشه بهترین باشه. پسرم الان ناراخته ازم. میگه ظلم کردی در حقم. من از نظر اجتماعی رشدش ندادم.

برای همین الان رسیدید که بچه اصلا درس نخونه؟

دقیقا. باورتون میشه من الان مثال بچه ی خودم رو برای مادرها میزنم. میگم نکنید من تجربه کردم و دیدم اشتباه کردم. راه من رو نرید و بگذارید بچه تون روحش آرام باشه. گرچه خانواده ها به من گوش نمیدن. ولی میگم که بعدها به حرفم برسید.

کلاسها رو مناسب برای یادگیری نمیدونید؟ و یادگیری رو نباید منحصر به کلاس کنیم. چه تغییراتی فکر میکنید در ساختار ساختمان و فرآیند فضاسازی باید داده بشه تا مطلوب باشه؟

نه.اصلا مناسب نمیدونم. ما باید اول آمار رو کم کنیم.

آمار کم، بودجه هم دارید.

نوع نیمکت ها رو کامل عوض میکنم. اصلا این مدل نیمکت ها پشت سر هم نشستن غلطه از نظر من. باید یه حالتی باشه که یو شکل باشه. حالت کنفرانسی. وقتی اینطوری می شینن یعنی فقط معلم متکلم وحده است. این غلط است.

چی یاد میده این فضا به بچه ها؟

من میگم اگر یو باشه، معلم، بچه ها همه باهم دارن یاد میگیرن. این میشه یادگیری. حتی به نظر من اون نگاههای به هم آموزش میده. اون می بینه این دانش آموز داره چیکار میکنه. از نظر نور (خوب باشه). هوشمند باشه. وسایل کمک آموزشی منظورمه که باید کامل باشه. علوم نباید در کلاس انجام بشه. قسمت طبیعتش باید در طبیعت انجام بشه. قسمت شیمی و اینها باید در آزمایشگاه انجام بشه. مدارس ما آزمایشگاه ندارن. مهم ترین قسمکت یک مدرسه که باید تجهیز و تکمیل باشه آزمایشگاهش است. نداریم. سه چهارتا کمد و چندتا وسیلۀ ناقص دارم که اصلا به درد کارم نمیخوره. بچه باید لمس کنه تا یاد بگیره. بچه ها عملی باید انجام بدن. وقتی تعداد کم باشه. وقتی وسایل تکمیل باشه، اون فضا رو اینجوری میشه تکمیل کرد. یادگیری انجام میشه.

مدل متفاوت مبلمان در کلاس هم دقیقا مهمه که اگر انجام بشه عالیه. ببینید معلم راهبره ولی در مدارس ما معلم راهبر نیست. متکلم وحده است و آموزش دهنده ی تک. راهبری نمیکنه. فقط باید راهبری کنه.

ببینید ما طبیعت اونطور که بدرد بخوره و امنیت بچه رو ما تضمین کنیم نداریم. دوم اینکه من بخوام بچه رو ببرم باید اتوبوس بگیرم. بودجه نداریم. مثلا میخوام ببرم هیومن پارک. حالا جزو مراکز آموزشی خوبه. اما چقدره هزینه اش؟ اصلا میتونیم؟ من اگر باشم قسمت بدن انسان رو اصلا نمیام اینجا آموزش بدم. فضا اونجاست. می برم بچه هام رو اونجا. من بچه های م 17 رو میتونم ببرم اونجا. 150 تومن بلیطشه 50 تومن اتوبوس میشه 200 تومن. اصلا بچه های ما کمک مردمی نمی تونن بدن. نون شبشون رو ندارن بدن.

کمک های شهرداری چطور؟

ببینید من انقدر با اینها ارتباط گرفتم یجورایی با یه عده شون دوست شدم که بتونم ازشون پوئن بگیرم. اونها وظیفه دارن به آموزش پرورش کمک کنن ولی خیلی راحت زیرش میزنن اما خب چون من انقدر با اینها ارتباط گرفتم بهشون هم پوئن دادم، چی؟ مثلا میگن ما نقاشی میخواهیم در رابطه با ترافیک. برای کار خودشون میخوان. به من میگن خانم میران 400 تا نقاشی به ما بده. خیلی کار سنگینیه. اونها نمیتونن این تعداد رو گیر بیارن. از کجا میخوان بیارن؟ میان به مدیر میگن. مدیر میتونه بکنه. پوئن میخواد ازشون. من برای اینا خیلی راحت اینم کارها رو کردم اوایل کار

یه همکاری متقابل؟

دقیقا. متقابل در این حد. حالا چطوری بودجه گرفتم؟ من سقفم شیروونیه . چون مدرسه شصت ساله است. چوبه . بارون میومد شیروونی سی سال پیش سوراخ بود آب میچکید و سقف میریخت روی سر بچه ها. هرچی من به آموزش و پرورش گفتم انگار نه انگار اصلا تحویل نمیگیرن. انقدر با شهرداری ارتباط گرفتم تا بالاخره اینها اومدن صد درصد اینجا رو برای من ایزوگام کردن. یه کار عمرانی کردن. این صد میلیون هزینه داشت رایگان برای ما انجام دادن. این یعنی خیلی تونستم ازشون پوئن بگیرم. مثلا من فقط فیزیکی نمیگیرما. مثلا میگم برای روز دختر تولد حضرت معصومه بیا توی حیاط برای م مراسم جشن به صورت رایگان برقرار کن توی حیاط. میان انجام میدن. بخوام از بیرون بیارم راحت باید سه، 4 میلیون پول بدم. حالا جشن شکوفه ها یه دوتا کیک و ساندیس به من بده. باید بدنا، شهرداری وظیفه داره در قبال آموزش و پرورش. تابلوی ما رو بخون البته برای زمان شاهه. یه درصدی از درآمد شهرداری برای مدرسه هاست. اینجا اصلا به کمک شهرداری ساخته شده ولی سندش برای آموزش و پرورشه. شما فکر کنید. (54:19) ولی اصلا هیچ کمکی! البته ظاهرا زمان شاه انجام میشده. میگرفتن انگار. در این حد که مدرسه براش ساخته شهرداری! بعد ما سر کیک و ساندیس میریم با اینا بحث میکنیم که این رو به ما بده، گل به ما بده ولی من بازم بیشتر از اینا میگیرم. رنگ آمیزی این مدرسه رو صد در صدش رو شهرداری انجام دادو هزینه ی سنگین بود. راحت من باید شصت هفتاد تومن هزینه میکردم برای رنگ آمیزی اینجا. یعنی اگر من پاور قبل و بعد این مدرسه رو به شما نشون بدم باورتون نمیشه چقدر تغییرات دادم. یعنی من روز اول یکی از چیزهایی که خیلی بهش اعتقاد دارم اینه که خانواده رو آگاه کنم نسبت به کاری که میخوام بکنم. اگر من این کار رو کردم خانواده به من اعتماد میکنه. الان خانواده ها به من اعتماد دارن. به هرحال هستند. من نمیگم صد در صد مدرسه ام بهم اعتماد دارن. بهرحال ناراضی هستند اما. ولی روزی که من اومدم این مدرسه، این مدرسه ذمعروف بود به اینکه کثیفی که ازش می باره و توش پر اتباع و افغانیه و هرکی از هرجا رونده شده و مونده شده اومده اینجا. سال اول این شکلی بود مدرسه. امسال شما با.رتون میشه مادرانی بودن که اومدن میگن ما کل منطقه رو بررسی کردیم. گفتن اگر میخواهی بچه ات درست آموزش ببینه برو راه زینب. من به مادرهای سال بالاترم گفتم افتخار من اینه که بعد از شش سال تونستم موضع مدرسه تون رو عوض کنم. همیشه میگم من میخوام این مدرسه رو ماندگار مثل البرز کنم. چون قدیمیه و در سطح شهر تهران نداریم با این سن و سال، طاق ها را دقت کنید در راهرو، سقفش ... قدیمیه. بخاطر زلزله و ... و جالبه که مدرسه ی شصت ساله آتش نشانی اومده بود میگفت این مدرسه دقیقا طبق استانداردهای آتش ناشانی ساخته شده. الان مدارسی که میسازند هیچکدوم استاندارد نیست. انگار بیمارستان، درمانگاه ساختن. نو و تمیز است ولی ... الان درهای کلاسهای ما رو به بیرون باز میشه. درستش اینه از نظر آتش نشانی. شما برید مدارس جدید رو دقت کنید اندفعه. راهروی ورودی ما رو ببینید چقدر بزرگه وقتی بازش کنیم دویست تا بچه باهم تخلیه میشن. این یعنی استاندارد. مدرسه دوتا در حیاط داره. من یکبار آتش نشانی را آوردم و گفتم بگو اگر ایرادی هست من رفعش کنم. چون اینجاذ سقفش چوب است. خدای نکرده آتش سوزی بشه کل مدرسه میره. یعنی این اتفاقات نیفته برای ما. من برای مادرها مثال میزنم بچه های شین آباد سوختند. وزیر رفت و مدیر رفت و ... بچه ها موندن. من نوعی و توی نوعی باید دلمون به حال خودمون بسوزه. نیا اینجا به من بگو دولت مگه پول نمیده. نگو صدا و سیما کفته که نباید به مدارس پول بدید. من همیشه خودم میگم بله کمک مردمی ممنوعه قانونا میتونی ندی. اما اگر ندی مدرسه خراب میشه بچه ی تو آسیب می بینه خدای نکرده. من مسئولیت مدنی هستم. من خودم رو هرسال بیمه میکنم. بیمه صد درصد. خدای نکرده اگر پنج تا بچه فوت بشن بیمه بده. چیکار دیگه میخوان من رو بکنن؟ من خودم هرسال مسئولیت مدنی میکنم. بهرحال مدرسه است ما باید این احتمالات را بدهیم. خانواده شاکی بشه و کار به قانون بکشه من حداقل از پس مالیش بربیام تا برسیم به بقیه اش. مسئولیتش خیلی بالاست. اینها رو به مادرها توضیح میدم. میگم حالا میدی یا نمیدی؟ میگن میدیم.

خلاقیت، نوآوری، آگاهی نسبت به خودتون و بچه ها رو یادداشت کردم. جلب اعتماد میکنید و ارتباط گیری شما خیلی خوب است. خودتون فکر میکنید چه ویژگی ای هست در شما و یا ویژگی حرفه ای کار شما که بهتون کمک میکنه؟

مهم ترینش تعامله. اگر تعامل باشه اصلا حل میشه .. وقتی یه مادر، یکی از مادرها به من در پی وی، حتی بهشون گفتم هر موقع شب حس کردی حالت سر موضوعی بده، خصوصا در چندسال مجازی دسترسی مادر کوتاه شده بود از مدرسه و میدونستم حال اولیا خرابه خیلی سعی میکردم آرومشون کنم. مادر به من گفت میشه شماره تون رو به من بدید؟ فهمیدم حالش خیلی بده که حتی نمیتونه برای من صوت بذاره یا بنویسه. از معلم ناراحت بود، باردار ه بود و روحیه اش حساس شده بود، بعد از اینکه صحبت کرد فقط آخرش عذرخواهی میکرد که وای آروم شدم. به من گفته بودن که خیلی شما مشکل رو حل میکنید ولی من میگفتم که نه مدیره میره به معلم میگه، معلم با من لج میکنه و حل نمیشه. ولی من آروم شدم و اصلا انگار تموم شد. به نظر من فکر کنید این تعامل نباشه. مادر میگفت خانم میران خیلییی شنونده ی خوبی هستی. میذارم حرفهاشون رو بزنن. یعنی فکر میکنم یه مدیر کمتر باید حرف بزنه. بیشتر باید شنونده باشه، بیشتر باید عملگرا باشه. این خیلی مهمه. و پیگیر باشه. ما شنونده ی کافی به درد نمیخوره و کفایت نمیکنه. من شاید مادر وقتی میاد و. شکایت معلم من رو میکنه یرم به معلم بگم. چون معلم من هم مطمئنا حرفهایی داره. این رو در قالب دیگه ای انقدر بازی میدم جملات رو طوری که معلم خیلی راحت میگه عئ؟ باشه چشم من شش ساله اینجام نیروهای من خارج نمیشن. نمیرن. مگراینکه بازنشسته بشن یا انتقالی بگیرن. امکان نداره نیرو از مدرسۀ من خارج بشه. میگن ما راحتیم، ما آرومیم. اصلا هم اینجوری نیست که مدرسه روی هوا باشه. الان هرکاری دلش بخواد بکنه. معاون من سختگیره. بازدید کلاسی میره. ریزبین کامل. من ریزبین نیستم. خیلی از مسائلی که فکر میکنم اصلا نیازی نیست بهش توجه بشه توجه نمیکنم. شاید بخشنامه ای میاد که من میدونم عمل کردن اینها فایده ای نداره بخاطر اینکه توبیخ نشم و از ترس توبیخ انجام نمیدم. این طور نیستم. این رو انجام نمیدیم، بجاش کار دیگه ای انجام میدیم. پاسخگویش هم میشیم. تا الان هم برام مشکلی پیش نیومده. مثلا یوقتی شده که گفتن خانم میران اینجا رو شما انجام ندادی. میگم بجش این کار رو کردیم. نمی بینید؟ معاونم میره بازدید کلاسی همکارها، یوقتهایی بهشون یه سری تذکراتی میده معلم آتش و سرخ میاد توی دفتر من، وقتی میره میگه خانم میران چقدر تو خوبی، آروم شدم. می خوام، همون رو معاونم گفته ولی من میگم انجام میدن و خودشون هم میگن خانم میران خنده خنده ازمون کار میکشید. مثلا طرح هایی هست که یک ماه به ما فرصت میدن ، من روز اول میگم روز دوم انجام میدیم تموم میشه. اداره تعجب میکنه میگه معلم هات مقاومت و دعوا نکردن؟ در مدارس دیگه دعواست. اما معلم های من اکی هستند. به نظر من یه مدیر خیلی باید هوشمندانه عمل کنه. با توجه به شرایط کار رو انجام بده. یجایی واقعا نیازه برخورد جدی بشه. نمیگم من همیشه هم آدم آرومی ام. همکارها هم میگن خدا نکنه اون روی خانم میران برگرده. بچه ها همیشه میگن ما صدای بلند خانم میران رو نشنیدیم. من دعوا هم میکنم آروم باهاشون حرف میزنم. یوقتایی حتی شده با اولیا هم خیلی خیلی خیلی تند رد بشن. مخصوصا خط قرمزم اینه که مشکلی توی مدرسه هست، طبق رده اول با معلم، معاون و بعد مدیر. چندتا مادر دور هم جمع نشید خاله زنگ بازی دربیارید و مساله رو بغرنج کنید. مسائل مدرسه اگر در مدرسه حل نشه و این نکته ی خیلی مهم مدیر است. نباید اداره برود، نه از ترس اداره، اما حل نمی شود و فقط تبعات منفی داره. هم حس بد رو اداره میگیره، هم شما و هم دیگه اصلا نمیتونی حلش کنی. اگر من مدیر حل نکردم حق داری بری اداره. بچه هم باید یاد بگیرد. حتی بچه ها. من به آنها هم میگم اول باهم صحبت کردید؟ با هم حل نشده رفتید با معلم یا معاون صحبت کنید؟ چرا اومدید پیش من؟ اگر حل نشد بیایید اینجا مثل خانمها صحبت کنیم.

در مورد محیطهای پیرامون مدرسه بجز شهرداری که دل پر هم دارید، چقدر محیطها بعنوان فضای یادگیری هست که میتونید ازشون استفاده کنید ولی دستتون بسته است؟

خیلی زیاد. من خیلی دوست دارم از نیروی انتظامی استفاده کنم. میدونید من چه کارهایی رو از نیروی انتظارمی یا از ارگان آتش نشانی استفاده کنم. بچه رو ببرم یا اونها بیان؟ نمیان. سالهای اول میومدن ولی الان اصلا همکاری نمیکنن. چراش هم اینه که آموزش و پرورش با اینها تعامل نداره، اینها هم نمیان. وگرنه من میگم از تمام ظرفیتها ما باید استفاده کنیم. چرا من باید برای هرجا میخوام برم پول بدم؟ مگه من شخصم؟ سازمان آب برق گاز از ما پول میگیره. اینها جزو فضان. آب و برق و گاز ما مجانی نیست. صدر میشه و باید بدم. آموزش و پرورش هم پول نمیده. بعدی دولت توی دولت. اینجا دولتیه، آب دولتیه، از این جیب به اون جیب؟ خب نیاد. چه اتفاقی میفته. قبض آب رو ندادم هشت میلیون یه مدت. اومد داشت قطع میکرد! رفتم سازمان آب پیش رییسشون، گفتم خجالت نمیکشید؟ گفت هست که هست. نهایتا دو قسط. گفتم نخواستم و یه خیر برام ریخت. اینها محدودیت ها . یک همکاری نمی کنند. دو هزینه بره. یوقتهایی هم میخوام زینه کنم مجوزهای لازم رو به من نمیدن. میگن اینجا و اونجا نمیتونی ببری، این بچه ها رو نمیتونی ببری و ... اینها همه فضای یادگیری رو خراب میکنه. دیگه چیزی برای ما نمیمونه. میمونه فقط مدرسه. اونوقت میگیم چرا بچه هامون فراری ان. بخدا حق دارن. چهار ساعت شما رو بیارن روی این نیکمت بشین. زنگ تفریح نیمساعت فقط چرخ بزن توی حیاط دوباره بیا خشک بشین. بعدش متکلم وحده معلم. چه یادگیری ای میخواد اتفاق بیفته.

ارتباطات.

تا بحال از شهرداری خواستید فضایی از پارک رو برای شما امن بکنه که بخواهید استفاده کنید؟

ببینید من چسبیده به مدرسه یه زمین چمن ورزشی است که دورش هم بسته است اما شهرداری نمیده. اجاره می‌خواد. همین یدونه پارکی که من نمیخوام استفاده ی خاصی کنم. بعضی وقتها به معلم ها میگم کاش بتونید ببرید اونجا تدریس کنید. فرق کنه. بشینن روی چمن، بیرون رو ببینن، آدم و ماشین ببینن. یه آموزشی که نیاز به تمرکز و سکوت نداشته باشه. بچه ها یه کار عملی میخوان انجام بدن اونجا انجام بدن. حالا من معاون شهردار رو دیدم، چون با ایشون تعامل دارم میگه باشه برات جور میکنم. حالا هممه اش باید ارتباط باشه، ضابطه نباید باشه؟ خب آموزش و پرورش باید بگه اینجا برای بچه هاست، شخص نیست که برای بچه اش بخواد. برای بچه هایی میخواد که مال همین جامعه هستند، غیرانتفاعی هم نیست که بگیم شخصیه، ولی همکاری نمیشه. مسجد من نمیتونم ببرم بچه ها رو. میگن باید پول بدی. من فضا ندارم صدتا اولیا با هم بشینن. سالن ندارم یا باید صندلی اجاره کنم. بعضی وقتا میخوام از مسجد استفاده کنم پول میخوان. بعد باید یکی رو ببیم که اونجا خادم باشن برام جور کنن. اینا درده، یعنی چی؟ من میخوام بچه ها برن نماز رو اونجا یاد بگیرن. مگه درس هدیه ها و ساحت اعتقادی نمداریم؟ شما میگی بچه رو درست بار بیار. چطوری؟ شما میذارین؟ امکانات رو میدین؟ هیچی نمیدین و بعد میگین کار کن. بچه هامون هم مذهبی بشن، باورشون درست باشه. چطوری درست باشه؟ چطور این باور رو در بچه ایجاد کنمو. باید ببینه دیگه این فضا رو. اینها همه اش آسیبه

سرای محله چطور؟

اونجا هم هیچ امکاناتی به ما نمیده مگراینکه آشنا داشته باشیم. مادر دانش آموز مثلا. حالا چه کمکی بهم میده؟ در ای حد که صندلی میده بدون اجاره. من از سرا باید پزشک بگیرم، از خانه ی بهداشت باید بگیرم. نمیده. بده هم خیلی موقع ها آموزش و پرورش نمیذاره پزشک رو بیارم. میگه معلوم نیست در چه چارچوبی صحبت میکنه. سند 2030 و ... مجوز باید بگیرن. باورتون میشه برای هر شخصی بغیر از کادر باشن باید مجوز بگیرم. نمیتونه فردی بغیر از کسانی که ابلاغ دارن وارد مدرسه بشه و آموزش بده. شما بفرستید. شما به بهداشت چارچوب بدید. من مدیر در این قسمت دستم کامل بسته است. خودشان هم نیرو نمی دهند. وزارت بهداشت اشک میریخت میگفت آموزش و پرورش با ما یه ذره همکاری نمیکنه. صفر و یکی برخورد میکنن. برید توی دبیرستان، افتضاحه، بچه ها دارن به هم اطلاعات غلط میدن. اینها درده، من خیلی ناراحت میشم و حس بدی بهم دست میده. من در کارگاههایی که میذارم خودم میرم میشینم. و همیشه بهشون چارچوب میدم. ما میتونیم هدایت کنیم اما اینها میگن اصلا ولش کن. کلا از ریشه میزنن.

خیلی باید استقامت داشته باشید که بمونید و در بهترین سطح کار کنید.

خیلی. ببینید مالی خیلی ما رو اذیت میکنه. بعضی وقتا ما مدیرها مینشینیم دور هم میگیم فکر میکنیم ما از نظر عقلی مشکل داریم که موندیم توی این پست. من خودم دوست دارم و نمیگم. اما که چی؟ پول که نمیدن. ز.ر هم میدن. بعدش ما خیلی تحت فشاریم. بابت هرچیزی باید ما پاسخ بدیم. نه معلم پاسخ میده نه معاون. خدای نکرده در قسمت اجرایی و سیستم و ... همه ی مسئولیت با ماست. مخصوصا قسمت های مالی. پول که نمیدن هیچ، من متنفرم از حسابداری، حسابداری من رو هم شخصی انجام میده. همیشه هروقت میریم کلاسهای حسابداری ما رو انقدر میترسونن که اعصابم خرد میشه. میگم خودتون بیایید بکنید این کارها رو. بذارید ما آرامش داشته باشیم . خیلی سخته و با آبرومون بازی میشه. خیلی بد برخورد میکنن اگر اشتباهی بکنیم. خب ممکنه یه دفعه آدم اشتباهی بکنه، ممکنه این اتفاقات بیفته ولی واقعا آبروی آدم رو میبرن. تخلفات اداری و .. واقعا زجرآوره. خدا نصیبمون نکنه. خیلی سخته و استرس زا.